

صادرات نخبه؛ کارکرد اصلی دانشکده‌های فنی

کارآمدی یا ناکارآمدی آموزش علوم فنی و مهندسی در دانشگاه‌های ایران

مصطفی آقایی | سردرگمی، ناامیدی، اضطراب و بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی روز به روز به مسئله‌ای پیچیده، مبهم و آس‌یپ‌زا تبدیل می‌شود. در این میان رشته‌های فنی و مهندسی به دلیل اختصاص هزینه بالا به این رشته‌ها و جایگاه ویژه‌ای که برای آن‌ها نسبت به سایر علوم وجود دارد بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. بنابراین نویسنده به این موضوع می‌پردازد که این علوم از لحاظ کارکردی در چه جایگاهی قرار دارند و آیا برنامه‌ریزان به نسبت هزینه‌های اقتصادی و جایگاه اجتماعی این علوم، توانسته‌اند در تحقق بخشیدن هر چه مناسب‌تر و بهتر برای زندگی حرفه‌ای دانش‌آموختگان فنی و مهندسی موفق باشند؟

وگرنه وضعیت به نحوی شگفت‌انگیز پارادوکسیکال خواهد بود. علاوه بر جایگاه ممتاز دانشکده‌های فنی برجسته‌ی دولتی در نظام آموزش عالی و در ارتباط با این جایگاه، دانش‌آموختگان فنی و مهندسی در کشور ما مهم‌ترین بخش پدیده‌ی **فرار مغزها** را نیز رقم می‌زنند. همین واقعیت ضرورت عطف توجه خاص به وضعیت این دانشگاه‌ها را دوچندان می‌کند. بیکاری فزاینده‌ی دارندگان مدارک مهندسی در افق پیش روی دانشجویان این رشته‌ها قبل از هر چیز ابهام وضعیت را تشدید می‌کند، زیرا معنایی جز به محاق رفتن روزافزون بخش مهمی از مسیرهای آرموده، مشروع و به‌هنگار در زندگی حرفه‌ای آنها ندارد.

آموزش عالی در رشته‌های فنی و مهندسی بنا به تعریف، دارای یک هدف اصلی بوده است: فراهم آوردن امکان احراز مهارت‌های ضروری برای افراد، به‌منظور تسهیل ورود آنها به بازار کار. در صورت برآورده شدن این هدف، دانشجویان این رشته‌ها

از دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به‌عنوان یک معضل اساسی در کشورهای خاورمیانه شناخته شده است؛ مانند بسیاری از این کشورها، در کشور ما نیز این معضل، به علت افزایش ظرفیت دانشگاه‌ها طی ۳۰ سال گذشته، ابعاد نگران‌کننده‌ای به خود گرفته است. در این نوشته می‌کوشیم با نگاهی به وضعیت دانشجویان رشته‌های فنی و مهندسی دانشگاه‌های برجسته‌ی ایران و افق زندگی حرفه‌ای پیش روی آنها، تأثیر این شرایط بر ایشان را بررسی کنیم. آنچه باعث می‌شود تأکید ویژه بر این بخش از آموزش عالی موجه بنماید، این نیست که وضعیت اشتغال برای رشته‌های علوم انسانی و هنر، نسبت به رشته‌های فنی بهتر است. موجه بودن چنین تأکیدی اساساً به خاطر جایگاه ممتازی است که این مراکز از حیث تخصیص منابع و جذب بهترین دانش‌آموختگان دوره‌ی دبیرستان، سهم بیشتری به خود اختصاص داده‌اند. چنین جایگاهی از دید سیستم منطقی باید با کارکردهای کلان همراه باشد،



فاقد ارزش باشد. به علاوه این که با مدرکی که دارد، بیرون از دانشگاه چه کار باید کند، کمتر او را دچار سردرگمی می‌کند. مسئله برای او شکل تحقق هر چه بیشتر و بهتر یک زندگی حرفه‌ای مشخص را پیدا می‌کند، که به نحو فراگیر در میان هم رشته‌های‌ها و همکارانش مشروع و عاقلانه تلقی می‌شود. البته لازم به تذکر است که در اینجا درباره‌ی نمود ویژه و پراهمیت یک فرآیند کلی، میان بخشی از دانشجویان کشور، یعنی دانشجویان فنی و مهندسی، صحبت می‌کنیم. این فرآیند حتی روی شرایط دانشجویان رشته‌های علوم پزشکی هم تأثیرات جدی می‌گذارد، که نمود اصلی آن را می‌توانیم در افزایش حیرت‌آور تعداد ورودی‌های دانشکده‌های پزشکی، داروسازی و دندان‌پزشکی، از میانه‌ی دهه‌ی ۸۰، در سراسر کشور و گریزناپذیر شدن مهاجرت شغلی به شهرهای کوچک، برای بخش رو به رشدی از فارغ‌التحصیلان جوان این رشته‌ها، ببینیم.

می‌دانند که پس از فارغ التحصیل شدنشان یک زندگی حرفه‌ای خواهند داشت، که رئیس کلی آن مشخص و حداقل بهره‌شان از آن تضمین شده است. تنها در این صورت اطلاق عنوان "مهندس" به کسانی که دوره‌ی کارشناسی را در چنین رشته‌هایی به اتمام رسانده‌اند، بی‌معنا نخواهد بود.

مشخص شدن کلیات زندگی حرفه‌ای اساساً شبیه به شرایطی است که به‌عنوان مثال، یک دندان‌پزشک پس از اتمام تحصیلاتش در دوره‌ی دکترای عمومی دارد. حداقل‌های زندگی شغلی او هم از حیث معیشت و هم از لحاظ هنجار بخشی کلی به زندگی‌اش، تا همین جا مشخص شده است. او با پشتوانه‌ی تحصیلات دانشگاهی خود، می‌تواند نسبتاً آسان مشغول به کار بشود و احتمالاً با این احساس مواجه نخواهد شد که ممکن است همه‌ی آنچه در دوره‌ی تحصیل خود در دانشگاه به دست آورده، در رویارویی با واقعیت‌های بیرون از دانشگاه

به‌طور خلاصه با این‌که طی ۱۰ سال اخیر شرایط حرفه‌ای محصلان رشته‌های همچون دندان پزشکی هم تحت تأثیر روند کلی‌ای که آموزش عالی در کشور ما از دهه‌ی ۱۳۸۰ تاکنون طی کرده، قرار داشته است، وضعیت دانشگاه‌های صنعتی و دانشکده‌های فنی دانشگاه‌های دولتی برتر سراسر کشور به‌مراتب وخیم‌تر بوده است. در این مراکز مشخص شدن رئوس کلی و تضمین شدن حداقل بهره‌های زندگی حرفه‌ای برای کسانی که وارد رشته‌های مهندسی می‌شوند به‌جای قاعده در حال تبدیل شدن به یک استثنا است. برای بهترین دانشجویان این رشته‌ها موفقیت به معنای فراهم شدن امکان مهاجرت به آمریکا، کانادا یا کشورهای اروپای غربی برای ادامه‌ی تحصیل و زندگی است. آنها تحصیل در مقطع کارشناسی را به‌منزله‌ی فرصتی برای ایجاد **صلاحیت آکادمیک خود**، با هدف پذیرفته شدن در یک دانشگاه بهتر می‌فهمند.

آینده‌ای که عموماً برای دانشجویان برجسته در رشته‌های مورد بحث ما موفقیت‌آمیز قلمداد می‌شود، نمی‌تواند در داخل ایران تحقق یابد. یعنی یکی از معدود تصمیم‌هایی که به‌عنوان انتخاب درست، مشروعیت هنجاری پیدا کرده است و بخش مهمی از امکانات محدود رهایی از بلا تکلیفی را معین می‌سازد، اساساً نمی‌تواند از نگاه سیستم برای این دانشگاه‌ها کارکردی به شمار آید. در واقع اکثر دانشجویان دانشگاه‌های دولتی می‌پذیرند که موفقیت در درجه‌ی اول یعنی پذیرش گرفتن از دانشگاه‌های خارجی. به این ترتیب، مهاجرت کسانی که شرایط گوناگون برای عملی ساختن این تصمیم را دارا هستند، تصمیمی عقلانی به نظر می‌رسد. اگر آسان شدن این تصمیم را با سردرگمی و بلا تکلیفی کسی که می‌خواهد پس از اتمام دوره‌ی کارشناسی وارد بازار کار بشود مقایسه کنیم، بر ما آشکار می‌شود که معنای اجتماعی «مقصر نبودن کسانی که می‌روند» در ارتباط با کارآمدی بخش بزرگی از مؤسسات آموزش عالی دولتی کشورمان چیست.

برای بسیاری از دانشجویان که مستقیماً درگیر مهاجرت نیستند، هدف اصلی به‌جای **مهندس شدن**، ارتقاء معدل و موفقیت در آزمون کارشناسی

ارشد است، به این امید که شاید مقطع تحصیلی بالاتر بتواند چیزی را به آنها بدهد که در دوره‌ی کارشناسی از آن بی‌بهره بودند. البته همان‌گونه که از شواهد پیداست این گروه نیز در صورت فراهم آمدن شرایط لازم، همچنان به مهاجرت تمایل دارند. وجه تمایز اصلی بخش رو به رشدی از این دانشجویان، نسبت به گروهی که هدفش مهاجرت تحصیلی بلافاصله پس از اخذ مدرک کارشناسی است، ابهام بیشتر آینده‌ی حرفه‌ای است، نه داشتن برنامه‌ای مشخص برای کار کردن با مدرکی بالاتر در داخل کشور. افزایش آمار مهاجرت دارندگان مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های فنی، که رفته رفته پدیده‌ای ملموس و آشنا می‌شود، به‌خوبی این واقعیت را بازمی‌نماید. با عطف توجه به افزایش شدید میزان پذیرش دانشجویان در مقاطع تحصیلات تکمیلی از انتهای دهه‌ی ۸۰، می‌توان دید که چگونه تعداد روزافزونی از فارغ التحصیلان رشته‌های فنی و مهندسی امکان آن را پیدا می‌کنند که اتخاذ تصمیمات اساسی و **ورود به زندگی واقعی** را حداقل به مدت دو سال به تعویق بیندازند.

به‌عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌توانیم واقعیت اجتماعی‌ای را شناسایی کنیم که بی‌هنجاری و سردرگمی را به شکلی روزافزون به مؤلفه‌ی تعیین‌کننده‌ی تجربه‌ی زندگی برای دانشجویان برتر رشته‌های فنی در کشور ما بدل می‌سازد. علاوه بر یک مکانیسم هنجارساز اصلی، که در قالب معقول و مشروع قلمداد شدن مهاجرت تحصیلی و نهایتاً شغلی به خارج از کشور آشکار می‌شود، عمده‌ی راهکارهای دیگر برای مواجهه‌ی دانشجویان با این شرایط، در کلی‌ترین وجوهشان، معنایی جز «به تعویق انداختن تصمیمات اساسی» ندارند. به این ترتیب، همان‌طور که تحولات ۲۰ سال اخیر بهترین دانشکده‌های فنی کشور به‌خوبی نشان داده است، صرف هزینه برای افزایش کیفیت و ارتقاء سطح علمی آموزش مهندسی در دانشگاه‌های دولتی، بدون توجه به این سطح بنیادین از دیدگاه سیستم ضرورتاً عقیم باقی خواهد ماند، چراکه با فرض ثابت ماندن مؤلفه‌های دیگر، نتیجه‌ای جز بالا رفتن آمار خروج **سرمایه انسانی** از کشور را به دنبال نخواهد داشت ■

با توجه به افزایش شدید میزان پذیرش دانشجویان در مقاطع تحصیلات تکمیلی از انتهای دهه‌ی ۸۰، می‌توان دید که چگونه تعداد روزافزونی از فارغ التحصیلان رشته‌های فنی و مهندسی امکان آن را پیدا می‌کنند که اتخاذ تصمیمات اساسی و ورود به زندگی واقعی را حداقل به مدت دو سال به تعویق بیندازند